

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

چند روزی در بحث معنای حرف یا معنای حرفی بحث شد و چون بحث ها متفرق شد و یک مقداری هم کلمات ابتدا مرحوم نائینی و بعد هم مرحوم آقازیا، لذا خلاصه ای از بحث های سابق را به صورت نکات و نکته نکته جمع بکنیم.

نکته اول عرض شد که در این بحث اساسا بحث در محور معنای حرف بود که اصولا حرف در لغت عرب در مقابل اسم و فعل دارای چه معنایی است لکن عرض کردیم در کلمات علما از قبل و بعد گاهی به جای معنای حرف، المعنی الحرفی و المعانی الحرفیة آمده است یعنی گاهی می گوئیم معانی حروف و گاهی المعانی الحرفیة می گوئیم و عرض شد معنای حرفی غیر از حرف است. اصطلاحی شد معنای حرفی یک معنایی باشد که مستقل به تصور نباشد یعنی اصطلاحا نسبی باشد. این معنا در اسم هم پیدا می شود. فرقی نمی کند. غیر از اسمائی مثل عین و اینها اصولا در اسماء حتی مثل لفظ ابتدا این اصطلاحا یک معنای حرفی است یعنی به این معنا که خودش مستقلا تصور نمی شود. احتیاج به تصور اطراف دارد یعنی ابتدا به این معنا که نگاه می کند که مسبوق به غیرش نباشد. این جا لفظ ابتداست و لذا کلمه المعانی الحرفیة غیر از معانی الحروف است. بحثی که ابتدائا بود راجع به معنای حرف بود. لکن لابلای بحث گاهی هم به معنای المعنی الحرفی که اعم باشد و با این معنای اعم شامل هیئات یا اسماء و انواع هیئت مختلفی که در لغت عرب هست یعنی بعبارة اخرى این بحث راجع به انواع نسب و ارتباطات و اضافات بود، آن اضافات را هم اضافه بکنیم یعنی انواع نسب و ارتباطات را ولو در خارج وجود ندارد و تصور اولیه ما هم این نیست. مثلا ما دیوار را با میز می بینیم. تصور اساسی ما این است. اما این که میز در دست راست دیوار است یا در دست چپ دیوار است این معنایی است که ما از او انتزاع می کنیم. از این جا شروع می کنیم تا بقیه معانی که هست مثل ابوت و بنوت. اینها ولو اسم هستند لکن معنایشان معنای حرفی است یعنی مفهوم نسبی هستند. ابوت به این معنا

به کسی گفته می شود که تصور بشود شخصی از او به دنیا آمده است. منشا تولد دیگری و شخص دیگری بوده. بنوت به عکس این تصور است و اِلّی آخره.

پس بنابراین خوب دقت بشود که گاهی اوقات ما در این جا بین این دو تا خلط نکنیم مثلاً بعضی ها گفتند حرف برای ربط است، ربط بین اجزای کلام. این در حقیقت معنای حرف است نه معنای حرفی چون هیئاتی را که ما الان جزء معنای حرفی می گیریم اصلاً اجزائی ندارد. فرض کنید قائم و هیئت مشتق، هیئت مشتق اجزائی ندارد. خود هیئت را بحث می کنیم آن جا ربط بین اجزای کلام ندارد.

ظاهراً من فکر می کنم یک خلطی در این جا واقع شده بین حرف و بین معنای حرفی. و انصافاً آن توجیه اولیه راجع به حرف بود لکن بعدها بحث تعمیم پیدا کرد به معنای حرفی. معنای حرفی شامل هیئات می شود ولو هیئات افرادی باشد یا ترکیبی ناقص باشد یا ترکیبی تام باشد یا هیئاتی باشد که بعد از ترکیب عارض می شود مثل تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر. این تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر این هم جزء معانی هیئات و معانی حرفی حساب می شود با این که حرف نیست. پس این اصطلاح را با همدیگر نباید خلط کرد یکی از حضار: آن چه که نیاز بحث ما بود معنای حرفی بود یا معنای حرف بود؟

آیت الله مددی: آن چه که در این جا نیاز بحث است هر دو است. هم حرف را تحلیل بکنیم و هم معنای حرفی را. این دو تا را نباید با همدیگر خلط بکنیم. ابتدائاً حرف مراد بود در تحلیلی که پیش آمد شامل هیئات هم شد که حرف نیستند یعنی بیشتر بحث را روی معنای حرفی بردند نه معنای حرف.

بحث دیگری که در این جا است و نکته دومی که در این جا هست عرض کردیم راجع به معنای حرفی و خود حرف و معنای حرفی بحث سنگینی است و عرض کردیم به لحاظ تاریخی اگر این نقل درست باشد ابتدای تاسیس علم نحو بر همین اساس بود یعنی بر اساس تمییز معنای حرف از غیرش، حالا این عبارت هم منسوب به امیرالمومنین است و هم منسوب به خود ابوالاسود است که گفتند الاسم ما انباء عن المسمی و الحرف ما دلّ علی معنی فی غیره یا ما اوجد المعنی فی غیره. چون نصی هم نقل شده عرض کردیم مختلف است.

مرحوم آقازیا بیشتر آن ما دلّ علی معنی فی غیره را ترجیح دادند. مرحوم نائینی چون مبنایشان ایجاد بود ما اوجد معنی فی غیره را ترجیح دادند لکن به صفت کلی غیر از این روایت و این نص تاریخی بعد از آمدن اصطلاحات معقول شاید بشود گفت بیشتر مبنائی که مورد قبول اصولین عام است، اجمالا، نمی شود گفت همه شان هم متعرض شدند.. یک چیزی شبیه معنای عرض و نسبتش با معنای اسمی نسبت عرض به جوهر است. یک چیزی این طوری تقریبا از مجموع کلمات در می آید.

عرض کردیم مرحوم نجم الائمه رضی رضوان الله تعالی علیه ایشان این مبنا را عوض کرد و یک چیزی شبیه وجود رابط یا شبیه آن که خودش عرضی نیست که قائم باشد. خودش چیزی نیست و در غیرش ایجاد معنا می کند. نه ایجاد معنا بلکه معنایش قائم به دو طرف است. معنایش به اصطلاح بنده اندکاک و به تعبیر مرحوم نائینی ایجاد، ایجاد معنا، یا به تعبیر آن آقا آلّه لایجاد المعنی فی غیره. به این معنا به اصطلاح ایجاد می کند. این هم مبنائی بود که مرحوم نجم الائمه رضی گفتند و عرض کردیم ان قلت و قلت و اشکالاتی داشت تا زمان اخیر.

در این زمان اخیر مخصوصا بعد از آمدن مرحوم وحید بهبهانی روی بحث های اصولی در بین شیعه خیلی بحث شد. قبل از این مخصوصا به خاطر وجود اخباری ها بحث های اصولی خوابیده بود و روی بحث معنای حرفی هم انصافا یعنی روی عده ای از تحلیلالات لغوی خوب کار کردند. در سابق مثل علامه در کتاب های اصولیش فصلی در لغات داشت لکن آن بیشتر استظهار بود مخصوصا واو لمطلق الجمع، ثم للترتیب و ترتیب و تراخی، فاء برای ترتیب و الی آخره. من برای چیست و فی برای چیست و الی آخره. لکن از بعد از وحید بهبهانی من جمله از تحلیلالاتی که در اصول شد و در فقه هم شد. البته تحلیلالات فقهی را عرض کردیم قبل از ایشان است لکن ایشان خیلی باب جدیدی را باز کردند در این جهت. من جمله در اباحت اصول آن مسائل لغوی را هم تحلیل های خوبی ارائه دادند. انصافا خیلی بحث کردند، حالا این بحث ها تا چه مقدار صحیح باشد یا نباشد آن بحث دیگری است اما زیاد روی این مسئله بحث کردند. حقا یقال نسبت به بقیه اباحت و نسبت به سابق حتی نسبت به سابق اهل سنت، اهل سنت هم دارند لکن تحلیلالاتشان در خود حکم بیشتر است تا در خود لغات اما این ها تحلیلالات لغوی را هم خوب دارند. البته این که تحلیلالات می گوئیم یعنی من حیث المجموع، یک مقدارش را این آقا

گفت و یک مقدارش را آن آقا گفته است. من حیث المجموع کارهای خوبی شد یعنی انسان وقتی نگاه می کند چه مربوط به هیئت، چه مربوط به ماده، قسمت هایی از مواد که محل کار است، انصافا به اصطلاح تحلیل های خوبی شده است.

عرض کردیم این تحلیل های زبانی در بحث افرادش در کتب لغت هم ما داریم، این طور نیست، لکن ما بیشتر جنبه های تحلیل لغوی را مدنظر داریم. همین کتاب مفردات راغب انصافا خیلی کتاب خوبی است، تا حدی اصالة البلاغة زمخشری هم، چون اصالة البلاغة تقریبا تا آن جایی که ما می دانیم در این کتب قدما اولین کتابی است که بین حقیقت و مجاز فرق گذاشته است. مثلا فلان معنا، معنای حقیقیش این است و من المجاز. مجاز را جدا کرده، مجاز را از حقیقت جدا کرده است. در آن محدوده ایشان تا بعدها ما نداریم کتابی به این دقت. البته خب مبانی قابل قبول است یا نه بحث دیگری است. مطلبش قابل قبول است بحث دیگری است. اما تحلیلی را که آقایان اصولی ما بعدها انجام دادند انصافا راجع به نسب و اضافات و ارتباطات و معنی حرفی به اصطلاح خودشان در هیئات خیلی خوب و خیلی زیاد یعنی اگر آنها در تحلیل افرادی عده زیادیشان کار کردند و خیلی کتاب هست. انصافا کتاب در این جهت زیاد کار کردند. مفردات به خاطر این که کتاب آیات مبارکه است. تحلیل های بسیار قشنگی دارد یعنی کلمه را به لحاظ حال افرادی خوب تحلیل کرده است. ما در اصول تحلیل افرادیمان کم است مثلا امر، مثلا لا ضرر، کلمه لا و ضرر، لا به چه معنا می آید. تحلیل افرادی داریم اما تحلیل افرادی آنها چون لغت است طبیعتا وظیفه آنها و شان آنها همین است اما در میان اصولین ما تحلیل های معنای حرفی یعنی شامل هیئات و غیره این انصاف بیشتر است. آن مقداری که ما داریم یک مقداری در حد تحلیل های بدوی در علم بیان هست اما ما در این قسمت اصول مخصوصا این اصول متاخر و مخصوصا با آمدن بحث اعتبارات و انواع اعتبار، انصافا خیلی بحث را خیلی پر مایه کردند. حالا فقط این که تا چه مقدار قابل قبول است یا نه آن بحث دیگری است.

نکته سوم در این جا را عرض کردیم در مجموعه کلماتی که آقایان آوردند اصولا معنای حرفی را از زاویه وضع عام و موضوع له عام یا خاص دیدند و مبانی را عرض کردیم یعنی طرح اولیه شان در کتب اصول اهل سنت و ما روی این جهت بود اما این که خود معنای حرفی چیست این مثلا در نجم الاثمه رضی که یک کتاب نحوی است در آن جا آمده است. فرض کنید مثلا تحلیل هیئت باب مفاعله را

مرحوم آقای کمپانی، مرحوم آقای اصفهانی در بحث لا ضرر دارند. عده ای هم بعد از ایشان دارند لکن تحلیل لغویش یعنی بیان لغویش و بیشتر استظهارات لغویش را فرض کنید در شرح شافیه محقق رضی آمده است اما انصافاً آن تحلیلی که در کتب اصولی ما آمده اوسع و اعمق از آن چیزی است که در آن جا آمده است.

علی ای حال این نکته را خوب دقت بکنید، اصل بحث راجع به وضع عام و موضوع له خاص بود لکن بعد رفتند روی معنای حرفی و إلا اصل بحث در معنای حرفی نبود و عرض کردیم مشهور بینشان این بود که وضع عام و موضوع له خاص باشد. بعدها عده ای گفتند نه وضع عام و موضوع له عام است لکن مستعمل فیه خاص است و عرض کردیم اخیراً هم عده ای معتقد شدند هم وضع و موضوع له و هم مستعمل فیه هر سه عام است. این اصل بحث این بود.

طبعاً مرحوم نائینی و مرحوم آقازیا در حقیقت در اینجا آمدند یک تصرفی در کلمه عام و خاص کردند یعنی نکته را این جا گرفتند. اینها گفتند اگر مراد از عام و خاص همان معنایی است که در اسماء ملاحظه شده است خب این در حروف خاص است. نمی شود انکار کرد. چون بین طرفین است. این عام نیست. اما اگر مراد از عام و خاص این باشد که وقتی که لحاظ کرد یک معنای عامی را از ظرفیت لحاظ کرد. این معنای عام ظرفیت را اگر دید بالاستقلال می خواهد کار بکند، می خواهد آثار بر آن بار بکند و خبر از آن بدهد این اسم به ازایش قرار دادند. اگر دید مندکا می خواهد قرار بدهد لفظ دیگری به ازایش قرار بدهد. یکی را به ازایش اسم قرار داد و یکی را به ازایش حرف قرار داد. این چون نگاه است اما این اندکاک خاص نیست، حتی اگر فرض کنید مثلاً بخواهد به بچه اش معنای علی را بگوید. بگوید تسبیح روی دست من است. وقتی این را می خواهد تفهیم بکند مرادش از کلمه رو خصوص این رو نیست، این که الان تسبیح روی دست است. بله برای تصویر معنا در خارج نشان داد. برای تصویر معنا یعنی مثلاً می گوید دیوار، خب این دیوار بشود، به چیز دیگری ربطی ندارد اما این جا برای تصویر معنا و تعلیم معنا دو طرف را بکار می برد و در وسط هم هیچی نیست. تسبیح است و دست. می گوید تسبیح روی دست. این کلمه روی را می خواهد بگوید. بعد می گوید تسبیح روی لباس، تسبیح روی زمین. این نکات را بکابر می برد که این تصویر معنای روی بشود لکن این چی می خواهد بگوید؟ بگوید درست است که احتیاج به طرفین دارد لکن

طرفین به عنوان خصوصه لحاظ نشده است. نه به لحاظ تسبیح و دست، این طرفین را برای تفهیم معنا بکار برد. صحیح کلمه روی را بکار برد برای استعلا لکن به عنوان قائم به طرفین. حالا لا اقل عبارت نائینی. قائم به طرفین. نه این که استعلا را فی نفسه مثل دیوار تصور بکند. قائم به طرفین است و مثال خارجی هم زد. ببینید در خارج انطباق داد و چندین انطباق مختلف انجام داد که بگوید مراد من از روی این است. تسبیح روی دست، تسبیح روی عبا، تسبیح روی کتاب، تسبیح روی میز و هلم جرا. برای این که شخص تصور این معنا را بکند که رو یعنی چه و طبعاً بعدش هم حدود آن را دقیقاً و تدریجاً به او تفهیم می کند یا مثلاً ظرفیت و بعد حدود ظرفیت را که معنای ظرفیت در حقیقت چیست. اینها آمدند مرحوم نائینی و آقاضیا گفتند اگر مراد این است درست است یک معنایی که قائم به طرفین است لکن طرفین خاصی را ندید. این عنوان قائم به طرفین. اگر این عنوان را حساب بکنیم عام است. هم وضع عام است و هم موضوع له عام است، فرقی نمی کند. اما اگر مرادتان باشد که احتیاج به تصور طرفین مثل اسم ندارد خاص است لذا اگر در عباراتشان دقت بکنید در حقیقت آمدند در معنای خصوص و عموم تصرف کردند یعنی در ذهن ها این بود که مثل درخت قائم بنفسه است اما مثل حروف قائم به طرفین است، چون قائم به طرفین است پس خاص می شود. از این جهت، سر خصوصیت را این گرفتند.

یکی از حضار: مقایسه با ابتدا را چگونه بکنیم؟

آیت الله مددی: مثلاً می گوید در ابتدای مسح دستم را می شورم. از این جا از آرنج، از این مج.

یکی از حضار: ابتدا را می گوئیم خاص است چون قائم به طرفین است؟

آیت الله مددی: بله دیگه فرق نمی کند. چون باید ابتدا یک نقطه ای را تصور بکند که فعل از آن جا شروع شد و قبلش نبود. ابتدا یعنی قبلش نبود.

یکی از حضار: مثل حرف است دیگه.

آیت الله مددی: اینها آمدند گفتند این عام است چون این عنوان عام را تصور کرد. عدم مسبوقیت به غیر اما وقتی گفت من، در من چه چیزی را تصور کرد که دو چیز باشد و این قائم به آن ها باشد یعنی آمد فعل را تصور کرد و نشان دادیم که ببینید من از این جا مسح

.....
کردم، از مچ، یعنی چه؟ یعنی قبل از مچ را مسح نکردم. درست است برای تصویر معنای ابتدا نشان داد، عمل را خارجا نشان داد که من از مچ مسح کردم. یعنی آن بفهمد معنای از این است که قبلش نبوده و از این جا شد، این مبدأ است و لذا عرض کردیم خیلی ها هم من را نشویه گرفتند. ابتدا و نشو مسح از دست بوده. از مچ بوده. دقت کردید؟ این را گرفتند یعنی نظر آقای خوئی. آقای خوئی چون وضع عام و موضوع له را خاص می گیرد.

یکی از حضار: من که إلی ندارد.

آیت الله مددی: من یعنی چه إلی ندارد؟

یکی از حضار: یک موقع است که در عبارت می گویم من و إلی اما یک موقع هم من می گویم.

آیت الله مددی: بله چون نظر نداشته غایتش را بگوید.

آیت الله مددی: آن وقت آن نشویه می شود ولی اگر إلی داشته باشد نمی تواند نشویه باشد.

آیت الله مددی: چرا؟ چه فرق دارد؟ إلی برای غایت است، چه ربطی به من دارد؟ من مال ابتداست. ربطی ندارد. بعد ممکن است که اصلا انتها نگوید. بگوید از قم بیرون برو

یکی از حضار: یک موقع این من نشویه یعنی علت.

آیت الله مددی: نه نشویه یعنی علت، یعنی منشا و مبدأ این بوده. مبدأ به اصطلاح. انتشا و نشا منه، از این جا حاصل شد. این حدث و این فعل از این جا حاصل شد.

یکی از حضار: فرق بین من و ابتدا در بیان حضرتعالی چه خواهد شد؟

آیت الله مددی: بیان بنده نه، بیان این آقایان. ابتدا را می گوید فی نفسه می تواند تصور بکند و بعد هم به عنوان عام و وضع ابتدا اما من را وقتی می خواهد تصور بکند حتی وقتی می خواهد تعلیم بکند به دو طرف ارتباط دارد لذا این خصوصیت می شود. این خصوصیت را از این جا، آقای خوئی هم از این جا گرفتند.

یکی از حضار: ابتدا را فرمودید نمی شود بدون طرفین تصور کرد چون واقعا خود ابتدا هم نیاز به طرف دارد.

آیت الله مددی: عرض کردم ابتدا هم خودش معنای نسبی است و مثل دیوار نیست. اما این معنای عام را در نظر می گیرد. قبلش نباشد.

این معنای عام. من چکار می کند؟ من همان کار را می کند لکن بین طرفین.

آن وقت چون می گوید این جا من بین طرفین خاص است سنخا با او فرق می کند. آن یک جور است و این یک جور است.

پس دقت بکنید! بحثی که الان در این جا مطرح می شود این است. من فکر می کنم آقایان اولاً یک نکته ای دارد که عرض می کنم.

ما به ذهنمان می آید که فرق بین وضع و موضوع له روشن نیست. حالا این نکته اول را باید بعد توضیح بدهم. ثانیا نکته ثانی این است

که در کلمه خصوص تصرف کردند. موضوع له خاص است یا عام است در معنای خصوص تصرف کردند. عده ای که مشهور است می

گویند چون قائم به طرفین است پس خصوصیت دارد.

مرحوم نائینی می گوید درست است که قائم به طرفین است لکن این خصوصیت عام است یعنی این ارتباط به طرفین این مندرک بودن

یا ایجاد معنا این لحاظ نکرده این مثالی را که شما می زنید. دستم را از این جا مسح کردم، تسبیح را روی دست. از این لحاظ نکرده

است. لحاظ کرده یک استعلا مندرک در طرفین، یک معنای استعلا قائم به طرفین. این معنای استعلا قائم به طرفین در هزاران چیز

پیدا می شود. دو تا استعلا تصور کرده. یکی استعلا فی نفسه و یکی هم استعلا قائم به طرفین. طرفین مشخص. ایشان می خواهد

بگوید این طرفین مشخص مال ظرف خارج است. مثل جاء رجل من اقصی المدینة، رجل به معنای رجل بکار برده شده است اما مراد

شخص معینی است. این طور نیست که عام باشد. این اشکال ندارد لکن این خصوصیت از خارج آمده است و لذا در مستعمل فیه هم

مثل موضوع له گرفته صاحب کفایه. ایشان می گوید این خصوصیت از خارج آمده. خصوصیتی که از خارج می آید در مستعمل فیه و

در موضوع له تاثیر نمی کند. این خلاصه حرف ایشان که سه وجه بود که در کتاب شرح عبارت مرحوم آقازیا خواندیم و درست است

عرض کردیم احتیاج به این مقدمات ثلاث ایشان ندارد. مطلب درست است.

پس بنابراین در حقیقت من فکر می کنم دائره خلاف را و به قول امروزی ها صورت مسئله را پاک کرد، دائره خلاف را عوض کرد. و لذا ما عرض کردیم به بیان دقیق تر چون آقایان ندارند مراد از خصوصیت اینها عام و خاص، گاهی به لحاظ خود معنا فی نفسه است. در اسم هم باشد این خصوصیت هست مثل ابتدا. این به خاطر نسبی بودن این مفهوم است، چون مفهوم نسبی است هر چه که نسبی باشد ارتباط با غیر دارد پس یک خصوصیتی پیدا می کند، این خصوصیت از ناحیه خود نسبی بودن معناست و لذا ما می گفتیم نسب و اضافات. خود نسبت این را اقتضا می کند. نسبی بودن این را اقتضا می کند.

دوم: یک خصوصیتی در حرف هست و در اسم نیست و آن این که اضافه بر این که خودش خاص است طرفین مشخص هم می خواهد. خودش قائم به طرفین است، چون طرفین می خواهد یک خصوصیت بر آن ایجاد شده است. بحث سر این است که این دو تا خصوصیت منشا این می شود که موضوع له خاص بشود یا نشود. مرحوم آقازیا و مرحوم نائینی می گوید نمی شود. به همان حالت عامش می ماند. چون این طرفینی که در خارج هست این خصوصیت یعنی به لحاظ خارج این تاثیر در موضوع له ندارد. موضوع له همان عام است بلکه مستعمل فیه هم عام است. البته مرحوم نائینی نوشته مستعمل فیه عام است، ما عرض کردیم ظاهر این کلام این است که مستعمل فیه هم باید عام باشد مثل صاحب کفایه. فرقی در این جهت نمی کند.

با این که مرحوم نائینی معنای من و ابتدا را سنخا، من را ایجاد می داند و ابتدا را اخطاری می داند لکن با این که ایجاد می کند. عرض کردم انصافا ایشان که ایجاد می داند و اصلا تابع استعمال می داند ایشان خوب بود قائل می شد به خصوصیت موضوع له چون ایجاد می کند، برای ایجاد است و انصافا هم حق این است که بنا بر این مبنای ایشان خوب بود موضوع له را خاص می گرفت.

پس یک نکته راجع به این کاری که آقایان کردند. نکته ای که به ذهن این حقیر رسید چون ما الان عرض کردیم وضع از مقوله اعتبار است. در بحث وضع توضیح دادیم مبانی مختلف را. آخرین مبنا این بود که اعتبار باشد. برای خود ما هنوز تصور این معنا که در مقام لحاظ یک چیز را لحاظ بکنند، وضع و موضوع له را چیز دیگری قرار بدهد خیلی مشکل است. اصلا به نظر ما می آید این بحث تقریبا عقیم است. مثل بحث مستعمل فیه. ما در بحث مستعمل فیه گفتیم صاحب کفایه سه تا دلیل آورد، سه تا اشکال ایشان را خواندیم لکن

.....
احتیاجی به آنها نیست. ظاهرش این است که مستعمل فیه در همان موضوع له است. اگر خصوصیتی در بین آمده به خاطر خارج است. ظرف خارج موجب خصوصیت در موضوع له نمی شود. مثل جاء رجلٌ من اهل المدینة. ظاهرش این است. احتیاج به این نکاتی هم که ایشان گفت ندارد و از آن ور هم من تعجب می کنم ظاهرش این است که موضوع له مثل وضع است. می گویند اگر لحاظ معنا کرد آن وقت به ازای او قرار می دهد یا نه. خب اگر لحاظ کرد باید به ازا وضع بشود. اگر به ازای او قرار ندهد که وضع معنا ندارد.

لذا به ذهن من می آید که اگر شما آمدید در حروف گفتید موضوع له خاص است بگویند وضعش هم خاص است. فرق نمی کند. یعنی آن نکته که قائم به طرفین است اگر در موضوع له تاثیر می کند خب در وضع هم تاثیر می کند چه فرقی دارد؟ در مقام لحاظ هم همین کار را کرده است. این طور نیست که در مقام لحاظ یک معنای عامی را تصور کرده و در مقام موضوع له چیز دیگر. مثل اسم عام و موضوع له عام. مثل اسماء وضع عام و موضوع له عام. لحاظ عام است و موضوع له هم عام است. مثل اسمای اعلام، آن جا یک خصوصیتی است. بچه دوم حسن را اسمش را گذاشته زید. این خصوصیت در نظر گرفته شده و لحاظ کرده است. لفظ زید هم به ازای همین خصوصیت گذاشته است. نمی شود موضوع له را شما از وضع جدا می کنید به نظر من فنی و علمی نباشد. تفکیک موضوع له از وضع چون وضع خودش یک امر اعتباری است. اگر آن عام است این هم عام است. اگر لحاظ آن خصوصیت شده است ببینید شما می گویند بچه دوم حسن، این جا لحاظ خصوصیت کردید اسمش زید است. می گویند وضع خاص است و موضوع له هم خاص است. راست است. چیز خاص و عنوان خاصی را تصور کرد بچه دوم حسن، اسمش را زید گذاشت. در مقام تصور خاص بود و در مقام موضوع له هم خاص بود. تصور کرد این را به خصوصه، در مقام موضوع له هم برای او قرار داد. خب ظاهرش همین طور است. وضع خاص و موضوع له خاص. ظاهر مطلب که این طور است، هر دو خاص باشد.

و در جایی که عام هم هست اما این که شما هم بیابید یک معنای عامی را تصور بکنید، لفظ را به ازای یک خصوصیت بگذارید انصافاً با حقیقت وضع نمی سازد.

یکی از حضار: در این مبنا اگر ما به فرد خارجی انسان بگوییم مجاز می شود؟

آیت الله مددی: نه. همان عنوان عامی که وضع کردیم بر این انطباق دارد. انطباق مفهوم بر مصداق است، این هیچ نوع مجازی ایجاد نمی کند. استعمال هم بکنید اشکال ندارد. انسان انسان است. زید باشد یا نباشد.

یکی از حضار: استعمال انسان در زید خارجی باشد؟ باید عام و خاص باشد.

آیت الله مددی: عرض کردم عمومیتش به این معناست که هر عنوانی را که باشد بر آن انطباق دارد. دیگره نمی خواهد مجازیت داشته باشد.

علی ای حال آن چه که به ذهن حقیر می رسد این اشکال اول است که عرض کردم. اشکال اول که ما اصلاً برای این نزاع هنوز تصور نکردیم. درست این نزاعی را که آقایان اعلام کردند تصویر نکردیم. در معنای حرف هم انصافاً دو تا خصوصیت هست. یک خصوصیت به لحاظ نسبی بودن است و یک خصوصیت این که این نسبی قائم به طرفین است یا به اصطلاح بنده مندرک در طرفین است. انصافاً خصوصیت هست و نمی شود انکار کرد. لکن این دو تا خصوصیت موجب می شود موضوع له خاص بشود، به اصطلاح بنده وضع هم خاص می شود. اگر موضوع له خاص شد وضع هم خاص می شود یعنی اگر دو تا خصوصیت در نظر گرفت و در لحاظش لحاظ کرد اگر بگوییم این لحاظ کرد این لحاظ موجب خصوصیت می شود و موضوع له هم خاص است. بگوییم نه این لحاظ هم عام است. طرفین خاصی را در نظر نگرفته است. در مقام لحاظ عام است، موضوع له هم عام است. یعنی به نظر این حقیر سراپا تقصیر تا آنجایی که من فکر کردم انصاف قصه این بحث را به نظرم عقیم آمد که وضع عام و موضوع له خاص باشد، موضوع له تابع وضع است، فرقی نمی کند. چرا؟ چون امر اعتباری است. امر اعتبار هم به لحاظ وابسته است. بدون لحاظ نمی شود. ایشان تصور کردند تفکیک بین لحاظ موضوع له. البته آقای خوئی چون اعتبار را ابراز نفسانی دانسته شاید از این جهت مثلاً. به هر حال انصافاً این مطلب را الان إلى الان من هر چه فکر کرد وجه واضحی نیست. در حرف دو خصوصیت داریم و در معانی اسمی مرادف او، نه مثل درخت و دیوار. در اسمائی که مرادف حرف است یک خصوصیت هست، چون خودش معنای نسبی است. خصوصیت به این معناست. نسبی بودن به این معناست. درخت خودش تصور می شود. نسبی نیست. اما ابتدا احتیاج به تصور غیر دارد. نسبی است. انتها هم همین طور است. امر نسبی است.

یک خصوصیت به خاطر نسبی بودن است و یک خصوصیت هم به خاطر این که دو طرف مندک است. لذا مرحوم آقاضیا آخر حرفش این شد که معنای حرفی از قبیل اعراضی است که قائم به طرفین است نه عرضی که قائم به یک طرف باشد مثل کم و کیف مثلا. این خلاصه نظر مرحوم آقاضیا. البته عبارت ایشان خیلی صریح نبود لکن من حیث المجموع با نظر به تقریرات خلاصه نظر ایشان این طور شد. در حاشیه کتاب نوشته و فعلا هم من نسبت نمی دهم.

پس بنابراین این بحثی هم که اساسا بحث معنای حرف برای او وضع شده بود فکر می کنم ان شا الله روشن شده باشد. به ذهن ما می آید که این مطلب را که شما گفتید خصوصیت هست درست است. لکن این خصوصیت منشا می شود لحاظ خاص بشود یا نه؟ بحث سر این است. یعنی معنای خاص و عام را عوض کردند. انصافا خصوصیت را همان طور که مرحوم نائینی گفت می شود به نحو عام تصور کرد. موضوع له هم عام باشد فرقی ندارد در این جهت با همدیگر نکته فرق خاصی ندارد. این هم راجع به این.

یک خصوصیتی هست، این این طور نیست که ما بیایم اولاً تفکیک بین این دو تا قائل بشویم و بگوییم حتما موضوع له خاص است یا حتما عام است چون خود کلمه عام و خاص را اگر خاص مراد نسبی بودن و نسبی ای که قائم به طرفین است خب انصافا خاص می شود. هم لحاظش خاص است و هم موضوع له خاص است. انصافا خاص می شود. آن نیامده برای مطلق ابتدا بلکه برای ابتدائی که بین سیر و بصره است. برای این ها قرار داده. اگر برای اینها قرار داده این طور است.

مطلب سوم و نکته سوم در باب معنای حرفی را عرض کردیم مجموعه اقوالی هست و طبعا با این وضعی که پیش می آید ممکن است بعد از این هم اقوال دیگر باشد و مجموعه اقوال به ترتیب اجمالا این طور است که نسبت داده شده به مرحوم نجم الاثمه رضی که قائل است حرف دارای معنا نیست. عرض کردیم خلاف ظاهر است لکن در این کتاب ها هم به تقریرات مرحوم نائینی نسبت داده شده و هم در کتاب مقالات. در عده ای از کتب شاید در تقریرات آقای خوئی هم آمده است و در عده ای از کتب به مرحوم نجم الاثمه رضی نسبت داده شده که حرف معنا ندارد و از قبیل حرکات اعراب است.

حرکات اعراب هم وضع دارند. آن هم خودش روشن نیست یعنی این که خیال بکنید آن هم معنا ندارد آن هم غلط است. علی ای حال این معنا را عرض کردیم خلاف ظاهر است و مراد مرحوم نجم الائمه رضی این است که حرف فی نفسه تصور نمی شود. تصورش قائم به طرفین است. چیزی فی نفسه نیست، نه این که معنا ندارد. چیزی نیست.

مبنای دوم مرحوم صاحب حاشیه است که قائل است بعضی از حروف ایجاد است و عده ای هم خطاری هستند و اسماء را هم خطاری گرفتند و مبنای سوم مبنای مرحوم نائینی است که همه حروف را ایجاد گرفته است. یعنی کلام صاحب حاشیه را توسعه داده و اسماء را خطاری گرفته. اسماء و افعال را. عرض کردیم انصافاً موافقت با این دو تا مبنا خیلی مشکل است.

احتمال چهارم یا قول چهارم مرحوم آقازیا است که از قبیل اعراض قائم به طرفین گرفته است معنای حرفی را. قول پنجم از ظواهر کلمات مرحوم آقاشیخ محمد حسین اصفهانی در می آید که معنای حرفی را از قبیل اعراض نگرفته است چون اعراض را از قبیل وجود رابطی گرفته و معنای حرفی را از قبیل وجود رابط گرفته است که ربط است.

معنای ششم و قول ششم که عرض کردیم در فصول و در کفایه آمده و آن این که معنای حرفی معنای آلی است در مقابل معنای اسمی که معنای استقلالی است.

قول هفتم را عرض کردیم مربوط به مرحوم نجم الائمه رضی است و آن این که حرف خودش فی نفسه چیزی نیست. خودش فی نفسه حاکی از چیزی نیست. آن چه که هست حالت مابین طرفین با طرفین ایجاد می شود. مثلاً تسبیح را بالای دست گرفتیم می گوئیم رو. داخل مشت گذاشتیم می گوئیم فی و الی آخره. خود معنای حرفی چیزی نیست. چیزی نیست نه این که معنا ندارد. معنا دارد اما این معنا قائم به یعنی اصلاً عین طرفین است. این طور نیست که خارج از طرفین چیزی باشد. عین طرفین است. این هم معنای هفتم

معنای هشتم در این جهت را عرض کردیم مثل آقای خوئی قائلند. ایشان یک شرحی دادند دیگه من کلاً کلمات ایشان را نخواندم. پنج شش صفحه، چهار پنج صفحه در این محاضرات ایشان شرح دادند و توضیح دادند چرا بقیه مبانی را قبول نکردیم و این مبنا را پیشنهاد

می کنند که معانی حرفیه برای تقييد است. تقييد معانی اسمی و معانی فعلی. برای تقييد زدن است. البته خود ما هنوز سر در نیاوردیم ایشان چه فرمودند. آقایان مراجعه بکنند.

معنای نهم که عرض کردیم استاد ما آقای سیستانی لف و نشر گرفته بودند و حاصل آن معنا این بود که معنای حرفی همان معنای اسمی است لکن به نحو لف، به نحو اجمال. معنای اسمی باز می کند مثلاً اگر گفتیم هل زيدٌ قائمٌ، بعد اگر بخواهد معنای اسمی. مراد از معنای اسمی ولو به صورت فعل باشد. نه مراد معنای اسم باشد، مثلاً اسئلک عن قیام زيد. ببینید وقتی که اسئلک گفت همان هل است اما واضح مطرح می کند. یعنی فرق نکته اش در طرح واضح مطلب است.

معنای دهم که در کفایه آمده و گفته شده که نجم الاثمه یعنی ظواهرش از نجم الاثمه گرفته شده که يتحد معنی من و ابتداء، خلاصه اش این است که این دو تا با همدیگر هیچ فرقی ندارند. فقط به لحاظ مقام لحاظ با همدیگر فرق دارند. بعد هم یک عبارتی دارد که ظواهرش در شرطیت است و جوابش داده شد.

احتمال یازدهم احتمالی است که عرض کردیم حروف برای ربط بین اجزای کلام مبنای ربط بین اجزای کلام است. البته این به معنای حرفی نیست. معنای حروف است.

معنای دوازدهم همان بود که بنده خدمتان عرض کردم که معانی حرفی به نحو اندکاکي اند. فرقشان با معانی اسمی مرادف آن ها به نحو التفاتی هستند و این یکی به نحو اندکاکي منکک است. آن وقت در اندکاک دقت بکنید لازم نیست که آن معنایی را که ما الان از طرفین تصور می کنیم باشد یعنی مثلاً آن آقایی که سوال فرمودند هل قام زيدٌ؟ هل زيدٌ قائمٌ؟ این هل همان استفهام است لکن استفهامی که به مضمون جمله، به نسبت در جمله بر می گردد. یعنی استفهامش منکک در نسبت است نه در زيد و قائم منکک باشد. مثلاً زيدٌ قائمٌ فی الدار، این منکک بین این دو تاست، نه این لازم نیست که منکک در بین موضوع و محمول باشد. در خود نسبت است. آن روز هم عرض کردم توضیحات بیشترش ان شا الله در مباحث استظهاری که می آید در مثل عام و خاص در آن جا ان شا الله یعنی هل جاء زيدٌ، هل قام زيدٌ استفهام است لکن نه استفهام را واضح و روشن و التفاتی. استفهامی که در ثبوت نسبت برای زيد است. نسبت حدوث. هل

زید قائم ثبوت نسبت است. به نحو ثبوت است. هل جاء زیداً از حدوث مجيء برای زید. سوالی که مندک است یعنی اگر حروف در اول جمله آمدند مثل لیت و لعل و هل و اینها، این ها نه به این معناست که در آن جا معنای اندکاکای ندارند. معنای اندکاکیشان به خود جمله می خورد یعنی مندک در آن نسبتی است که بین محمول و موضوع است. مثلاً ایکاش من صد هزار تومان داشتم. این ایکاش به داشتن صد هزار تومان است. لیت لی مثلاً کذا پول. این مقدار نقد داشتم. این کاش و تمنی یا ترجی او به این نسبت می خورد. این را مندکا در این دیده است و خود این دارای معانی خودش است که حالا ان شا الله بعدها در بحث های دیگر اینها توضیحش می آید. این هم خلاصه بحث معنای حرفی که امروز تمامش کردیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين